

۱۳۱
۳۵۷

کتابخانه مجلس شورای اسلامی		 مجلس شورای ملی
کتاب <u>روضه الصفا</u> <u>عالم</u> <u>احقر</u>		
مؤلف		شماره ثبت کتاب
موضوع		۲۲۳۱۴
شماره اختصاصی (۱۳۱) از کتب اهدائی : غلامحسین سرود		

۱۳۱
۲۵

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
کتاب <u>فقه العرفیه</u>	
مؤلف	فاطمه بنت محمد (محرر)
موضوع	
شماره اختصاصی (۱۳۱)	از کتب اهدائی : علامه حسین سرود
شماره ثبت کتاب	۲۱۲۳۱۴
جمهوری اسلامی ایران	

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

و محو قات بر روی زمین آرام گرفت و بعد از انقضای ایام جان و طوطو و عشر
بشرع عذرت رنج سکون سمت از یاد پذیرفت و هر صحنی از صحنیات
نئی آدم را در قطری از افق نظر عالم آرام داد و علم دولت انقبالی ایشان را
عالمیان را برانداخت و تعالیه او چنان در جبهه تصرف ایشان نهاد و بدین
مدین مطالبه و ترقی و نصیبات و تعدد و لامعنی بدین آورد و چون سبط زمین و سنج
آن برجبال تقدیم رسانید با یکی سجاده و دیوای عظیم در میان زمین و طوط
و کان نشان جاری ساخت و با عیادت قدرت خود و آفرینش بخار و انار ساخت
سپیدار نهانج ساخت و باید داشت که اصل در بابا بحر محیط است که گرداگرد
در آن است و دیگر بخار شنب این بحر است و در میان این بخار و جنب است
و جزایر و صحرای و عمارت و خرابی بسیار است و همچنین در میان جبال
آوده غایره و صحرایات مشهور است که توله انار را از جانب و سمت آفریده
در آنکه آب بخار شور و تلخ آفریده است اینست که اگر آن شیرین بودی و
فانگشتی و در جو دکانیات مبدل شوی چه در بخار حیوانات بشمار دکان مشهور
و اگر آب در بابا شور بودی و تلخ و مایل باشد و انجای میدی و عفونت هوا موجب
فناهی آنی که شستی لاجرم حکمت حضرت باری تعالی انقضای آن کرد که طوط
بخار شور و تلخ باشد تا دفع عفونت کند و بخار آدم از آن مرآسی پی زبهر است
در عذوب آب انار و بعضی از غیرین را شجر و انار غایت ظاهر است و
بعضی از جبال بخار و عیون و انار و در جزایر و غیر آن نشسته تا قاطعین و موضع
و محل خود که در خواهد شد انرا را انداخته و آب غایت عجب است که
از کوهش می آید و با آوده قاطعین از و اما در کوهش که در کوهش و در کوهش

هر چند یک سر و دم بر جد تصدیق فرات امور رسد اما چون قسم و پیمان
که مقتضای ارباب بقول است بدیده اعیان نظر کند و دامنه که بعد از عقلی او
مختار بود و جو امری ممکن مانده بر این از طریق واجب بر خصیصه ظهور خواهد کرد
و چون مختصه صوفی از توقع آن اعلام نماید بی شبهه بچنین قبول تلقی فرماید و اعتقاد
او در کمال قدرت مالک الملک جل جلاله است از او یاد پذیریت بنابرین در نظر
بصیرت مناسب چنان نمود که شمه از اخلاص و واقعیاتی که عملش شده آن
داشت محذور و مسطور کرده و وجدان از آن در میان بجا و عین و آیار و امثال
آن نیز که از آثار قدرت حضرت آفریده کارست شروع در و امید که از مطلق
این کلمات بعد از از یاد حق و عارف و مقدار اصل ایمان محصول حصول کرد
بر العزمه و التوقین و بعدی الی صراط الطریق و از حجب و قانع و بدایع کی است که
در حد و ولایت چنان از اسکان آتش زمین توفی باشد و بچنین شش امور می
ایشان شش بوی احمد و است و ثبوت طیران نیز و از حد چنانکه از این رفت
باین درخت می بریزد و در کتاب عجایب المخلوقات چنین مبطور است که فی جانب
النضیب علی قوم شکل الاناس المشوهم کثیر العظمن من غیر خلق **در حد**
ترکستان در مغرب مشرقی کشیده که جماعتی در آنجا مشوهم اند اگر کسی از این
قوم بپرسد که خود را بر سر کوهی که در آن جالی افروخت رسانند بعد از وصول
باین روستا و فی الحال از آن مرض شفا یابد و الا در آن روستا بپرسد و چون
نظرات اطفا در کثرت هر چه نماست بر آن شود و آن نسبت را بعد از حقیقت آن
حال بچکس روشن نیست که بر اجداد و اجداد **در حد** در میان بود و عجزیست
و هر بری از حیران مضروب و منی بریان بر سر آن سر بریو موضوع و از حد

مغوط و بر دوت سودت نساوی بران راه نمی باید و هیچ جانوری نمی خورده
نیکو و دود هر کس حاجتی دارد در آغوش رفته از روح او استمداد مینماید و علی
الغرض حاجت او البته کفایت میشود و گوشت آن شخص که بوده و کی مرده
دیگر در مصر سقنه مرغ بسیار در میان سگین تعبیه میکنند و بعد از انقضای
چند روز معین بعد و هر سقنه مرغی از آنجا بیرون آید و سبزه را بزرگ می کنند و در
بعضی رفته دانه نجیبند و شب قبل خود معادوت مینمایند **دیگر** سر راج
خادم میگوید که در مصر همان کسی شدم و مینمایان بخت مییافته بیرون رفت
تا گاه آه از می گوشت من رسید که شخصی میگفت من برادر تو ام در اسلام
ازین قبیله که دارم خلاصی بخش چون یک نظر کردم دیدم که او را با پی او خیزد و
مراد وی جسم ادا زند را با می داد و من صاحب بیت حاجی خود را بگذاشت
و آن شخص را اندید از طباع پرسید که شک را می کارفت طباع گفت که این همان
او را اطلاق فرمود و مینمایان با من گفت چرا چنین کردی گفت از جملک نسا است
و ما ایشان را حبس میکنیم و میخوایم و این جماعت در غایت فصاحت اند و
که باشند زبان آل آن دیار آسند و آن شخص از طبرستان بودی باید زود
مرا با با بیاری باز نگار ایشان اشتغال نسیم روز دیگر مرا صاحب بیت برود
رفتیم تا بآن قوم رسیدیم و مینمایان او یک شکاری را کشته ده و سناسی را کشته
و ایشان را بر این ساخته خردیم و گوشت او در غایت لذت بود **دیگر** در بعضی
دماغان چشمه است که اگر چربی از قافه را ببرد و روی اندازند باد و سرد ما و
بازندگی پیدا شود و هر چند نجاست بنشیند باشد انقضات در آن موضع شتر بختور
دیگر در میان مرغین و دستان مباحله مثل این خیره است **دیگر** در دود عاز

توابع ما زندان در مواب که مانند اگر جمعی که آب بر گزشت باشند و با پی بر پی
از آنکه نهند آب بسوی آن و بر که از غیب او باشد گند شود و دیگر مینمایند
او تر از خوشی باشد **دیگر** در قندهار و افغان بر قنچی چشمه است که آب از معین
کو که میگذرد و دیگر که گوشت بر آن نشیند از رحمت جرب خلاص شود و بخت
را نیز ناهست **دیگر** در دماچین اگر احتیاج بسیاران شود علماء و فضلاء حکما را که
کند و گویند اگر با بران بار و دنیا و الا جمیع شمار استقل میرسانیم آنجا بخت
مشغول شوند فی الحال بمان شود و ایشان مغرور را بگردند **دیگر** در طایفه و کوهها
و جویست پستان و انجایی باشند و هر سال یکبار غنیمت میکنند و از احوال
مردم می پرسند و بگزار ایشان در آن مجمع حاضر میشود و در قنچ جنبه میکنند
بعد از آن شمشیر در سینه خود میهند و زور بسیار میکنند چنانکه شمشیر از
او بیرون می آید آنجا بر سر سگی می نشیند و حوادث سال آن سینه با مردم
و چون ازین کار فارغ میگردد و حقایق شمشیر از پشت او بیرون میکنند و مخط
بهوش میزند و جراح زخم او بد و زود معده اری خاک بروی می باشند فی الحال
صحت می یابد و از جراحت هیچ باقی نمی ماند **دیگر** در ولایت اروا شش چشمه است
که در دماچین می زند فامت با لاجورد و هر چه در آن کفند با لاجورد از او **دیگر** در حدود
چین چشمه است که اگر در بعضی از آن آب پاشند و اجزش رسیده باشد فی
الحال بر نود و صحت یابد و الا فی البور بمیزد و در آنجا ملکیت که اگر شخصی بسوز
فی ایشل و ده فرزند داشته باشد حاکم در مال آن تصرف میکند و اگر زاده از
ده فرزند داشته باشد چنانچه میگوید **دیگر** در دماچین خانه است و در آنجا
مرده است که خاستش شش بد بخت خواست و دوست دارد و هرگاه

دستی بر سنگ می زنند آواز می شنایند و از طبل ظاهر گردد **دیگر** در عجایب
المخلوقات دیگر گویست که در کوه نمادند همدان شکاف است که هرگاه مردم
آن حدود و جهت زراعت بآب می خورند آب آنجا رود و در میان یک طبله است
آب آنجا شکاف برین آید و چون مقصود حاصل شود باز در شکاف رودند
و گویند آب شکاف است **دیگر** در سر کوه سرانند علی قنات که در صحنه صحرای
بطل منشا در زحمت و بهر شب بدان عذمت بدارن بسیار و بر موضع دیگر
بنار و درین کوه جمعی باشند که بر سر می کنند و از مردم می گیرند **دیگر** در عجایب
مشرق جزیره است که او را اوقاق گویند جمعی که در آنجا ساکنند بعضی مخصوص
و کثرت ذنب و میان ایشان فرشته است که اطواق کلاب گنجایات از طبله
خواست اما خاتم رجال ایشان را از آنست و مودت از آنکس است و با
نقود و از آن ولایت جایگاه است و در آن و بار خیمه است که مردم جزیره
روند و آنجا آب خوردند و آب چشمه سه سال آورد و اگر آن آب را بموضع دیگر
این خاصیت نهد **دیگر** در بعضی از کوه و دشت صحرای است و در آن کوه و
سلسله است از راه جبل آوخته تا سطح است صحرای در ابا بام اعجاز و خویش
عبده احصا آن تجانه را می آید و در اطراف و جواب مردم را آنجا می
می نهد و بر شرب خرا اندام می نمایند و شخصی در غایت حسنی و جالبی در آنجا
سیر کرد و بآب پرستان شراب می خورد چون خردی از سبزه ساقی برین
مشغول شود بآب را بحد می کند و دست در سبزه زده و با می رود تا سر کوه
جایی ترا می کشد و چون را بس جبل میرسد و آن موضع می نشیند و دست بر
می زند و سنگ همراه دارد و یکی بجانب زمین و دیگر بر بجانب بسیار و بوم

جانب پشت سر خود می افتند و با کوه از لب چری می گویند که در صحنه می نشیند و بعد از
در سبزه میزند و بپایین می آید و بپایین می افتد و او را باغ از دگر
نام بر داشته پیش چشم می برند و از وی احوالی که در آن سال و آنجا می نشیند از صبح
و بخت و غیره بگفتنی پرسند و او را اصطابق واقع جواب میگوید و آنجا
خود می آید و برخواستن بخوابد و در دو سال دیگر سبزه را می بیند **دیگر**
در قله از ولایت نوبه در عهد سلطه غزنویان بوده و قری را اینک نام غوث
در زمانه گرفت و بعد از چند روزالت در جلیت و خصیتین از موضع مخصوص
پروان آمد و همچنین در جلیت الحکایت آمده است که شخصی ادراخدا و قری بود
و هنگام رفعت چون شوقوت کرد و آت مردان از میان مرد و پای او سر
و بسته شد و که خدا گشته از وی فرزندان بر بداند **دیگر** روایت کرده اند که
و بدان انسانی در حضرت الموت یافتند که بوزن هشت من بود و العبد علی
ار او **دیگر** در کوه و الوند مادران بسیار می بودند و مردم آنرا بر سر می نهادند
زمان سلف در آنجا چای می پختند و در آن باغیان در آن چایه می خوردند
و اکنون نیز بر بار است و هر ماری که در آن ولایت می باشد اختیار
و در آن چای پختند و آنجا می پختند و آنجا آمد **دیگر** در قزوین شخصی در باران
بافت و سگی داشت بعد از موت او آن سگ چندان خود را بر زمین زد
که بگفتند و این چار آمد مادران ده نموده بر مکنان و نادر می سگ
خان شدند **دیگر** در عجایب المخلوقات آمده است که در بعضی از اعیان غایت
در میان دو کوه و از آنجا دوری خاصه می شود هر پرنده که از بالای آن جا
می رود از عفت ادبک می خورد **دیگر** در سر زنجی قزوین چشمه است که
در روزهای گرم تابستان آب چای می بندد و در روزی که خشک تر باشد چای کمتر

غایت گری جنبه در سجد ام خطه دست نگاه خوان است **دیگر** در ولایت
تربیت که در جای خایه اند که هر که ام که در پیش چ آن می آورد یک نصف تربیت
ایشان سیاحت و یک نصف دیگر سجد **دیگر** در نواحی عصفور تربیت
که هر که که آفتاب به بت شرف خویش رسد بخشی هم از مردم اینجا طایفه ای بود
سپادی و بر درخت سبز را که می دانند آن قریه پیش او جمع اند می بیداران بخشی
دست خود بر طایفه می و گوشت آن و استنی و از خدا و شان سال خبر دای
و جلد موافق فتاوی **دیگر** از ارسطو طایفه نفس که در لید که در دیار عرب است
که ناسخ اینجا بریده مثل نبات و این صورت از قدرت خدای تعالی عجیب
عرب نیست **دیگر** در ولایت پنج طریقی است که در درخت کافور ریحنه می بیند که
که در قصد آن می کند که چندان را که از آن مرغ چنان چیده را در چشم می بیند
که دیده او از خنده چون می آید و چیده می شکند و هر گاه که به او سر از چیده چون
بکند ما در پست آن از دودله خود می بیند و ما را به سطر شتر چیده که می بیند اند
گشت و آن طایفه هیچ جاسعه نمی بیند که در درخت کافور **دیگر** در سنه بر خطاط
طریقی می کشد که هر گاه که راه را بهل شتی شبیه می شود و آن مرغ می آید و از شمشیری
می رود و از باب سینه کشی در حقیقت او میراند باطن سینه **دیگر** در هندوستان
مردی که دهنی ترک دارد و آن مرغ دهن خود را آب می کشد و بر سر که می رود
دیگر بر همان خود را می بیند و از او شمشیر می کشد و چون آب می کشد و باز
بر شمشیر خود می کشد **دیگر** در هندوستان و عرب غلبت که او را نادران گویند که هر که می کشد
می کشد و اگر کسی می کشد می کشد یا بجای منتهی می شود و که حیوان با وجود خدای سینه
سوزن تلک می کشد و ملاحظان دانسته فکر انداخته و فوآن مشغول می شود

دیگر در بعضی از نواحی هر دو چاه است که بر تران در آن چاه بسیار باشند
و در دوم و ام و در اینجا می اندازند و که بر تران را صید می کنند و عین آن چاه
نمکت زیاد و از با صید که با شد و بر کشت می بیند و در آن حد و چاه
دیگر است که که از آن چاه آب می کشند **دیگر** در کوه سبدان درخت منزه
در حوالی آن درخت گیاه بسیار بسیار است که با سبج جابوز در مرغ و انوش آن باشد
که از مرغ آن می خورد که خوردن آن بگوییست **دیگر** در ولایت باکو به ریحنه است که
از آن تر و در آنست چنان که طعم آن توان بخت و در مسکن با رنگی منطقی می شود
بیکه اشتغال از نادر می شود و از نوزن می کشد و در آن حوالی هر دو است که
از یکی از آن نوزن می کشد نقش شغل شود هم در ولایت باکو به کوبیت که شغل
و از یکی از آنجا چون می آید و مس با با نوزن می کشد و در آنک در آن است
می بیند و با طرافت می کشد **دیگر** در اول عهد سلطان ابوسعید خدابنده که سال
تولد شد که چهار چشم داشت و دو پای او مانند کاه بود **دیگر** در صورت اقلایم
و عجایب الحکوفات و تحولات الغراب مسطور است که در خیلی از قبایل مرقده که است
که در تاسستان آب آن می بیند و در زمان حراتش در نیابت بر چیده است
در آن چیده می کشد **دیگر** در بعضی از ولایات آن طیور صفاری باشند که در
زنگانی ایشان چیده روز است و مردم مرغ آن مرغ را که در سینه شتی ده جفت
خود می کشند و شقایق می کشند **دیگر** در ولایت زنگبار غنیت که چیده می کشد و در طریق
خودش است که کشت هم مار را می کشد و یکدیگر دومی پر و اگر مار قصد او می کشد
می کشد و مار از زبان زمین آسمان او را می کشد و تا بر اثر قتل می کشد بسیار
چیده می کشد و اگر کسی می کشد و در دوم و در سوم و در چهارم می کشد و در پنجم می کشد

۶

دیگر مرغیت در باد که درخت شوک بچند می انداخت چون بچانی دل خود را می نام
چون می کند و نظر بران می افتد میگوید که اگر انفی و بد خود را چند ضرری
بوی غیر سازد **دیگر** در میان حرم و بیتان مرغیت که اگر روزی در نزد
سمارت پیدا شود مردم آنجا استدلال کنند که در آن سال قحط و عسرت در
ایران واقع شود و اینجی گفت کنند **دیگر** در عجایب المخلوقات معوی
که هر یک سال در روز غاشو اعلی الصبح در شهر مدینه رسد از حرم علی السلام
می آید و تا صبح غروب روی کند و بعد از آن می رود تا سال دیگر مسجک او
نمی بیند **دیگر** در بعضی از جایهای می باشد که نمی برد و چون در طیران می
طوال او حد و مسیت ذراع است و عرض او بت ایش عرض فرموده اند
ایش و هم درین جایهای می باشد که می برد و چون در طیران می آید و این
جای که بر سطح آب من باشد که در میسازد و در مدتی در می آید و حیوان الخالی
های منده و میرد **دیگر** در کتاب طبایع الحیوان مسطور است که حید می باشد
که بر سطح پهنه نوک و دل می کند **دیگر** بولایت و استسکیت که چون آید
و در اوج دل فرسج را نذر ما و شدن بل صوبون باشد و درخت بدو شود
دیگر در کستادن که است و در آن که در غار است و هر که در آن غار رود
تجالی میرد و هم در آنجا غار است که هر که نزد آن غار گذرد روح ایش
منافقت کند **دیگر** در تخته الغراب مسطور است که در زمین یکان رود است که
بر آن نقطه ساخته اند و هر که در آن نقطه بگذرد باطنش از احوال پاک شود
و در آن حد و چون بسجیل می شود بران بگذرند **دیگر** هم در آن سینه است
که در نشانند است بر سر عقبه در روزی که ایری باشد در آن خبر است

آب نباشد و در روزی که فضای هوا ابر باشد پر آب باشد **دیگر** و زوالت
چون که هیت و در آن کوه دره است و در آن دره جاده عاست که از
چمن به تبت میروند و هر که از آن جاده تجا و زمانه بدنی الخال لغشش منع شود
و پاک شود **دیگر** اگر پادشاه سنجاب از برای لوح من سالیان سببی
در ستاده بود که در سر داشت و دو پای و دو پروشت و می پرید **دیگر**
در بعضی از بلاد و بعضی از اوقات رتلی ظاهر شد که روی و انداخت روی
بود مانند حسن دست و دندان زیرین داشت و بخشش معون نمیشد
مردم میگفتند که مادرش باخوس جمع شده و این تخته غراب آورده است
دیگر در ولایت تبت سنگیت که از غریبان هر که او را به بند چندان بگذرد
که پاک شود و عقیان آن ملک است این باشند **دیگر** در عجایب المخلوقات و تخته
الغراب آمده که در ولایت اندلس سر سپایی که آنرا با دیه السمل که بطلم
اسبی در می ساخته اند که روی بآب دالی کرده هر که از آن بگذرد و دست ایشان
که گذر از گردن کان لغت نشوند و برودند و رجایان باشند هر یک از
سکی آن مردم را پاک کنند و از آن سرزمین نوانند که در **دیگر** در روز
حصینت و در آن حصینت است و صدوقی از دست به فرسخت است
رو بویاری که ساعت ساعت لب خود بجا بماند **دیگر** در بلدی از بلاد
خط استوار است و جمعی از او و بران جبل مناره است از حجر و برینا تخی
موضعت و بر سر تاختار مرغی از سنگ منصوب است که در سنجاق
ایندی دارد و در آن جبل اشجاری نیز بسیار است و در فغان چند سنگ
سنگین نیز در آن کوهند و چون اخیر بچینه شود هر روز از آن طیور که بکلی

در متغی گرفته بسیار و بر آن نثار اندازند و شخصی مرصه این امر باشد
از آن بفرستند و هر چه از وی فاضل آید بفرستند و گویند این خلیف
ملیک است ساخته است **دیگر** در بعضی ارباب دهنده وستان که آنرا سریره
گویند ساریت که در علم مردم آنجا نیست که در آن سارنجی بفرستد
و بر سر سارنجی است سنگ مرصه و بر سر آن خم خود می رازد و صاحب
هر سنگ قصه در سارنجی آن خود می ران آید و مانند سنگ نریا که در خانه
مردم دهنده آن شخص را میخ و زجر کنند **دیگر** در بعضی از ولایات عاوری
می باشد که آنرا اگر کفن خوانند دست و پایشان دست و پایی حیوانات
و اهل عظام است و در شش تنه است که بنی ارباب شاخ خود بر دارد و بنی در سر
وی خاک شود و چون فرزند که از شش آید چشمش کردن از دهنش نیش که بر دارد
و کردن خاک شود و هرگاه که حادث شود و در بطن او چهار سال ماند و بعد از آن
بچه سر از زنج او برون کند بجز در دنیا چندگاه بر همان دستور باشد تا فوت
کند و چون از زنج مادر برون آید بگریزد و زید اگر مادر او در مقام شربت باشد
اگر بگریزد مادر بر زبان درشتی که دارد و دود خود را چندان طلب که بپوست و
کوشش او از تنم فرزند و گویند که شاخ او نه از دیار خزینه بلکه زیاده و چون
او را بپزند حیوانات مثل بقر و دوش سنگ و غیر ذلک از آنجا برون آید
و العبد ارادی **دیگر** در حد و حد سرب ماسی می باشد که از درخت رختی
و گرمی رود و هر بصری که گوشت آن تناول کنند از آن بپزینند **دیگر** در
سایک سنگ آلوده که در زمین قوم عاود طلبسم ساری ساخته اند از این
و آنجا هم سواری از سرب و آخته اند و چون ماههای حرام بر آید آب از آنجا

که در چون لایم منقش می شود از گشت با سینه و پوسته عالی بنیال باشد
دیگر اگر در کتاب ملک است می سطر است که در بعضی از اهل اصفهان
که چون آب آنرا بنیانی آشفته که از دم بسیار در آنجا بود که زمان از خانه
برون آید و آنجا جمع شوند و مردم بر آن نراشته و از شر غشاد پلین شوند
دیگر در سالیک الماسک سطر است که ملک مردم را خانه بود و بعضی سراج
یک از قیاصه آنرا کشود می بلکه قلی بآن افسانده می نمیت و جبار فضل
بر آن در زده شد چون بوقت ملک آخرین رسید او را دهنده شد
که آن قفلها گنجانید تا حیثیت بروی نگشت شود و در فتح آن سبیل خود پذیر
اسافه و علمای خدمت اهلان مانع آمدند و شفاعت کردند فایده نداشت
و در کتب و مذقشای دیند و آنجا نیز بصورت عیب بعضی شمسوار و بعضی برآ
شست و در ب اهل اسلام شکر بر دم کشیدند و از بار امعوج که او اندیند
و حکومت آنرا از نظر نایان بسلیمانان مشغل شد **دیگر** در عیال بکله
در مانع خوب آورده اند که در سکنه خیمه است که هرگز از صدق آب آن
چشمه بر دارد و صاحب خدایم آنجا که ده با مرغ بکوزه از آن چشت
رگاسی باید **دیگر** در کوه لبنان درختان میوه دار بسیار است بی آنکه او را
نعمه نمایند میوه در املطرم و در پیش چنان لطافتی ندارد و چون از آنجا
برون بزند بهر طبع رسانند خوش طعم و خوشبو کرد و **دیگر** در ولایت ارباب
کینه است و در پیش او در خیمه است و بنون خیمه است هر سال یکبار از این
چشمه آب برون آید و درخت که سبزه کند چنانکه مردم در آن روز بار و دراز
حاصل آن درخت بنون اهل کنیه یکسال میشت کنند و آبش بهر آب

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

2

[illegible]

10



[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

44

52

رفتن غیرت چرخ برین و از جمله این رفیع و عمارت این صاحب
 کنت مسجد جامع است که در کنار جوی انجمنی دوی منزل میباشد با تمام
 رسیدن این رفیع شریفه به وضع غریب و طرح بدیع ساخته یکی دیگر از عمارت
 این صاحب توفیق در استاضا حاصل است و در مقابل این دارالشفاعه که بنا فی
 معارف و استکمال ساخته و پرده افشاده است و هر یک از این عمارت
 عاریت شدت بر باین جهت آیین و روحیات در اینجا بر و با حین از
 طراوت لادیشان در دوسه اولی بر اولی از لطافت کلماتی حرای ایشان
 غرق و منغل و همچنین عمارت این ایراد معده از در سار و لایات خواست
 متابع خیره این رفیع پرده افشاده و با طهارت و صفا که برین اعتقاد حسن به تمام
 در مقامی و صوری با تمام رسانیده از خیر و نفع و هر وقت و از یکس صاحب
 و هم از دین و چون از وقت اعلیٰ حصص شود که بتفصیل یعنی از آنجا بر و از دین
 معده از احتضار رفت اکنون عازر خود خوانم غلام علی سباط اقطاب و انبساط مسند
 و به عالی دولت و از دین این امر صافی خیر سیکر اید حضرت الهی کمال
 نامشای و انت نایض البرکات متقرب حضرت پادشاهی را از جهت
 سیاسی و رضای و امان خویش را و او بهین معده نشن عرصه بی سکون و حین
 دو هفته رضوان محمود و آبادان کرد و ناماد **بیت** معیت با دین از عمر و حضرت را و
 بغیر از چه دوران صرخ با معده و **بیت** است عمارت و حافظ اعنایت ازلی
بیت حامی با صبر و پایداری و دود **بیت** برای او در ضمیر حبیب کسرا و اولاد
 و در این باشد که برین دولت پادشاهی در اندک زمانی این کلمات برین
 از کتب معتبره جمع آورده و در این مجلس بی بضاعت به توفیق خود
 و اخبار را از در جبارتی بی تکلف و در سلک سپاس کشیدم و از ایراد الفاظ

۱

۲

۳



غیر بایست که استماع این درجه هم و ما شمرده و هر چه اگر بفرمود
 اقتدار باید که استی سراج الی الی ضعیف بی بصابت بچاره و این
 و منع معرفت پیغمبر و لطافت در بیان پیکار و نشی ازین
 کار در پنج مدار و این دار بر مال و دوشی خسته بان درگاه خود را
 محو کرده ان دوران بحث و نشی و مقتضی تو تون و تحفون او را با
 محو کرده ان آیین یارب العالمین یا خیر ان صبرین یا ارحم
 رحمت الکتاب بعدون الملک الوهاب فی یوم

السبت خمس عشرون شهر ربيع الاول
 سنة تسع وعشرين و الف من
 الهجرة النبوية على صاحبها
 الصلوة والسلام
 محمد بن محمد
 بن محمد بن محمد



سیم نفر ششده
 کتبی یادگار و عالم
 به قفسه از دار و کتبی
 دار دار و کتبی
 ۱۲۸



1465